

بازخوانی بابک

حمید رسولدخت



اخیراً عده‌ای در تلاشند بابک قهرمان ملی آذربایجان را در تقابل با ارزشها و اعتقادات اسلامی مردم جلوه دهند و گرامیداشت روز و هفته بابک را به عنوان نمودی از عیاشی و ستیزه‌جویی ملت با دین خود وانمود کنند. برخی از تفاله‌های پان‌فاریسیسم هم، که هیچگاه تلخی شکست ساسانیان را نمی‌توانند فراموش کنند (و به همین جهت هم هیچوقت اسلام و مسلمانان و اعراب را

نخواهند بخشید) از آب گل‌آلود ماهی گرفته و حرکت ملی آذربایجان در گرامیداشت بابک را به عنوان نمودی از ناسیونالیسم پس‌مانده و فرسوده آریامهری‌شان جا می‌زنند.

مطلبی که پیش رو داریم تلخیصی از مباحثه بابک خرم‌دین قهرمان آذربایجان با الکندی دانشمند دوران عباسیان می‌باشد که از چاپ دوم کتاب بابک تالیف جلال برگشاد نقل می‌گردد و به میزان قابل توجهی جوها را روشن و توطئه‌چینان را ناکام می‌گذارد.

الکندی (خطاب به بابک): آیا سردار بزرگ فکر می‌کنند که بتوانند در مقابل اسلام و مأمون عباسی، خلیفه مسلمین بایستند؟

بابک (با لبخند پر معنایی بر لب، چشمان بلوطی رنگ خود را بر چهره فیلسوف گرداند و تا او را منتظر پاسخ دید، به سخن درآمد): دانشمند بزرگ و میهمان گرامی من نیک بدانند که جنگ من بر علیه اسلام و اعراب نبوده و نیست، نمی‌دانم اطلاع دارید یا نه، که در میان یاران من مسلمانان بسیاری هستند که شعایر و فرایض دینی خود را آزادانه انجام می‌دهند و حتی خرمیان آنان را در ساختن مساجدشان یاری می‌کنند. مبارزه ما بر علیه چپاولگران و ستمگران است نه مردم خرده پا. بر علیه آدمفروشان است که می‌خواهند از اسلام و قرآن همچون وسیله‌ای برای ستمگری استفاده کنند. صاف و پوست‌کنده بگویم، من بر علیه خلفای عباسی می‌جنگم، نه بر علیه اعراب و مسلمانان...

الکندی: سردار بزرگ منظورش از چپاولگر و آدمفروش چیست؟ بین قشون مأمون خلیفه عباسی و قشون خرمیان که انسانها را در گرداب فلاکت افکنده‌اند چه فرقی هست؟ هر دو قشون خون می‌ریزند. هر دو قشون شهرها و دهات و اوباها را ویران می‌کنند. هر دو قشون برای انسانها اشک و اضطراب و مصیبت به ارمغان آورده‌اند. مأمون عباسی، خلیفه مسلمین می‌خواهد زیر پرده اسلام حاکمیت خود را مستحکم سازد و شما می‌خواهید زیر پوشش آیین مزدک حاکمیت خود را برپا دارید.

بابک (با حالتی رنجیده): آیا دانشمند بزرگ میان جنگی که برای جاه‌طلبی و فرونشاندن آتش خودخواهی است، با جنگی که برای دفاع از حیثیت بشری و آزاد زیستن در سرزمین پدری می‌باشد، تفاوتی قائل نیست؟... برای نابود کردن جنگ باید جنگید، من می‌توانم پی ببرم که دشمنان ما چقدر کوشش کرده‌اند و چقدر خرج کرده‌اند تا افکار عمومی را علیه ما برانگیزانند و شایع کنند که ما از کشتن مسلمانان لذت می‌بریم، اما بازار دروغ و نیرنگ جاودانه نیست. مردم را برای همیشه نمی‌توان فریب داد. پیروزی نهایی با راستی و نور است و این پیروزی بدست خود انسانهاست.

الکندی: اگر اشتباه نکنم شما جنگ را یک ضرورت می‌دانید!

بابک: یا باید بجنگی و یا باید تسلیم شوی. تن دادن به تسلیم یعنی قبول دائم نومیدی! ما اکنون دریافته‌ایم که زورمندان و فرادستان به هیچ وجه نمی‌خواهند از منافع و مزایای خود دست بردارند. از تمام زور و قدرت خود استفاده می‌کنند تا موانع و عوامل خطرآفرین را از سر راه خود بردارند و (این امر کاملاً بدیهی است، زیرا زوری که از آن استفاده نکنند چه سودی دارد؟) تا جایی که دست تجاوزگرشان دراز می‌شود می‌ربایند و تا آنجاییکه پای ستمشان می‌رسد، پیش می‌تازند. هر اعتراض اصولی را به نام تمرد در گلو خفه کرده و هر مطالبه منصفانه‌ای را به تهمت رافضی و کفر، مردود و محکوم می‌شمارند در چنین فضایی است که مطالبات خرمیان بیزار از خونریزی، به موج خون سپرده می‌شود. خرمیان که با مشت‌های گره کرده و سینه‌های باز در مقابل نیروهای عباسی به میدان آمده بودند، برای چندمین بار این حقیقت انکارناپذیر را اثبات کرده‌اند که زورمندان و صاحبان برخورداری را با اندرز و شعار و خواهش و تمنا نمی‌توان به ترک استثمار و استعمار و احیاناً تسلیم واداشت. برای چنین بساط ظلم و زور چاره‌ای جز توسل به قهر و زور وجود ندارد.

الکندی: یک شمشیر در برابر هزاران شمشیر چه می‌تواند بکند؟

بابک: نه یک شمشیر، هزاران شمشیر در برابر هزاران شمشیر، مردم را باید مسلح کرد.

الکندی: آگاهی هم سلاحی است.

بابک: بلی، اگر مردم آگاه باشند در آنصورت آماج بسیاری از شمشیرها که اکنون سینه های ما را نشانه گرفته، عوض

خواهد شد. این از روی جهل و بی اطلاعی هست که بردگان شمشیر خود را به فرمان مأمون عباسی می چرخانند.

الکندی خورجینش را باز کرد و چند جلد کتاب از آن بیرون آورد و گفت: سردار بزرگ هدیه درویش برگ سبزیست و تحفه طالب علم کتاب.

در بین کتابها، کتابی با جلد سیاه، نظر بابک را جلب کرد، برداشت و ورق زد. فیلسوف گفت: گنجینه دانش حکمای هند است؛ کلیله و دمنه.

بابک: با نامش آشنا هستم.

الکندی: به نظر من با ارزش تر از نامه شاهان است، به عربی ترجمه شده است.

بابک: کاش این کتابها به زبان مردم این منطقه نیز ترجمه می شد!

الکندی: شما می توانید آنرا بخوانید؟

بابک: من زبان عربی را می دانم. با زبان ارمنی نیز آشنایی دارم. متأسفانه یورش خلیفه به سرزمین ما، نه تنها کشتزارهای ما را در هم می کوبد، بلکه آداب و فرهنگ و زبان ما را نیز نابود می کند.

الکندی: مقصر کیست؟ خودتان و یا خلیفه؟

بابک: ماهیان بزرگ روزگار، ماهیان کوچک را سیاه می کنند. در قلمرو خلافت، حتی سگهای چوپان نیز مجبورند به آهنگ سگهای دربار خلیفه بغداد پارس کنند. ولی هر ملتی باید حق نگهداری زبان و ادبیات و فرهنگ خویش را داشته باشد. گفتگو در قرارگاه قله کوه ادامه داشت، حرف، حرف می آورد و باد، برف.